

«سَاءَ لَهُمْ حِمْلًا» یا بر «یَنْفَخُ فِي الصُّورِ» باشد.

و بنابراین قول خدای تعالی «يَوْمَ مَسَدٍ» تأکید است، زیرا تقدیر آیه چنین می باشد: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمَجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ» «زُرْقًا» کبودی چشم که کبودی بدترین رنگ چشم است و ممکن است مقصود کوری باشد.

زیرا کبودی به معنای کوری نیز استعمال می شود، بعضی گفته اند: «زُرْقًا» به معنای تشنگی است، چون چشم آدم تشنه مایل به کبودی می شود.

«يَتَخَفَتُونَ» با هم نجوی می کنند و به طور سرّی حرف می زنند، و جمله حال مترادف، یا متداخل است، یا صفت «زُرْقًا» و یا مستأنفه است.

«بَيْنَهُمْ» از شدّت ترس و عدم توانایی آنان بر بلند کردن صدا یا از ترس اطلاع نگهبانان بر مکالمه با هم آهسته حرف می زنند، زیرا که آنها خبر با اذن و اجازه خدا سخن نتوانند گفت. یا از شدّت خوف و وحشت گمان می کنند که بلند حرف زدن سبب عذاب دیگری می شود.

«إِنْ لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» بین خودشان می گویند در دنیا جز ده روز درنگ نکردید، یا در قبرها، یا بین دو نفخ، که مدّت ماندنشان را فراموش می کنند، یا آن را در چیزهایی که ذکر شد

طولانی بودن مدّت عذابشان کوتاه می‌کنند و تعبیر به ده روز جهت تقلیل است، چه یقین به ده روز ندارند، و لذا بزرگ و برتر آن‌ها می‌گویند: فقط یک روز در دنیا ماندید.

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ﴾ ما از خودشان و از نگهبانان داناتریم ﴿بِمَا يَقُولُونَ﴾ به آنچه می‌گویند خواه آهسته بگویند، خواه بلند، یا ما داناتریم به آنچه که در مورد تعیین مدّت ماندنشان می‌گویند.

﴿إِذْ يَقُولُ امْثَلُهُمْ طَرِيقَةً﴾ (آن گاه آن که از حیث سیره افضل دیرتر از آنهاست زیرا سیره و روش نیک جز از عقل کامل ناشی نمی‌شود) می‌گوید:

﴿إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا﴾ جز یک روز نماندید، زیرا که روزهای دنیا اگرچه با توجه به عرض زمان متعدد و متکثر است (و هم چنین ایّام قبر و برزخ و ایّام بین دو نفخ) ولیکن آن ایّام نسبت به مافوق خودش در طول جز یک روز نیست.

لذا این گفته را به امثل و افضل نسبت داده، چه نسبت به مافوق آن ایّام حدود و کثرت‌ها برداشته و مستهلک می‌شود.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ﴾ عطف بر قول خدا: ﴿كَذَلِكَ نَقُصُّ﴾ است تا مشعر به سؤال رسول خدا ﷺ یا سؤال مردم از اخبار باشد، پس گویا که گفته شده است: تو از اخبار گذشته می‌پرسی و مردم از کوه‌ها می‌پرسند.

﴿فَقُلْ﴾ لفظ «فقل» جواب شرط مقدّر، یا به تقدیر فعل بعد از فا است، تا عطف انشا بر خبر لازم نیاید.
و تقدیر آیه چنین است: آن گاه که از تو سؤال می کنند پس بگو، یا از تو می پرسند پس من به تو می گویم که در جواب آنها بگو:

﴿يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا﴾^(۱) پروردگارم آن کوهها را قطع می کند، یا آنها را ویران و با خاک یکسان می کند و آنها را مانند شن قرار می دهد که باد از بین ببرد.

آن چنان ویرانی بزرگی که هیچ اثری از کوه باقی نماند.
بعضی گفته اند: مردی از طایفه ی ثقیف پرسید: کوه در روز قیامت چگونه می شود؟ که به نظر او شایسته بود که درباره کوه سؤال شود به خصوص پس از آن که بین آنها مشهور شد که زمین در روز قیامت صاف و هموار است و در آن درّه و تپّه و کوه نیست.
﴿فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا﴾ پس کوه را چنان رها می کند که چون زمینی صاف شود، ضمیر «ها» به کوهها بر می گردد به اعتبار محلّ کوه، از قبیل استخدام، یا به زمین بر می گردد که به دلالت التزامی آورده شده است و «قاع» زمین صافی است که کوه و تپّه ندارد و صفصف زمین صاف است.

۱. ابن جریج گوید قریش به پیامبر گفتند یا محمد خداوند در روز قیامت با این کوهها چه کاری خواهد کرد این آیه نازل گردید. تفسیر ابن المنذر.

﴿لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا﴾ در آن به دلیل عدم وجود کوه و تپه کجی و سرازیری نمی‌بینی.

﴿وَلَا أَمْتًا﴾ و بلندی در آن نمی‌بینی، «عوج» زمین گرد و سرازیر است و «أمت» تپه و بلندی است.

﴿يَوْمَ مَئِدٍ يَّتَّبَعُونَ الدَّاعِيَ﴾ در آن روز از کسی پیروی می‌کنند که آن‌ها را به بهشت و جهنم فرا می‌خواند به خلاف روز دنیا که اکثر مردم در دنیا از دعوت کننده پیروی نمی‌کنند و کسی هم که از داعی پیروی می‌کند، پیرویش با وجود او یا داعی در نظرش کج و معوج است لذا می‌فرماید:

﴿لَا عِوَجَ لَهُ﴾ در او هیچ کژی نیست، این عبارت جمله حالیه یا مستأنفه است.

و بنابر این که حالیه باشد حال از «الدَّاعِيَ» یا از فاعل «يَتَّبَعُونَ» است و ضمیر مجرور یا به اتباع یا به داعی بر می‌گردد و در صورتی که جمله حال از «الدَّاعِيَ» یا از فاعل «يَتَّبَعُونَ» باشد. و ضمیر مجرور به اتباع بر گردد تقدیر ضمیر عاید لازم می‌شود، چه در آن روز در داعی هیچ کجی و اعوجاجی وجود ندارد، چه در واقع و چه در نظر آنان و پیروی‌شان نیز بدون کجی است و آنان که دعوت می‌شوند و فرا خوانده می‌شوند نیز اعوجاجی ندارند، که آن‌ها نیز مانند زمین‌هایی هستند که صاف و

هموار گشته‌اند، به این گونه که کوه انانیّت در ایشان از بین رفته است و نفاق از وجودشان برداشته شده است.

زیرا در آن روز همانطور که کوههای زمین به طور طبیعی از بین می‌رود کوه انانیّت‌ها و تقیّدها از عالم صغیر نیز برداشته می‌شود.

﴿وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ﴾ و صداها در برابر خدای بخشنده به خاموشی گراید (از جهت محبّت و هیبت) تحقیق معنای خشوع و فرق بین آن و بین خضوع و تواضع گذشت و همه‌ی آنها از نظر مفهوم متقارب و نزدیک به همدیگراند و گذشت که خشوع حالتی است که از امتزاج محبّت و ادراک هیبت نسبت به شخص مورد خشوع حاصل می‌شود.

ولکن محبّت و لذّت در خشوع غلبه دارد ولی در خضوع غلبه ندارد و در تواضع عظمت و هیبت غالب است.

و گاهی خشوع نسبت به صدا داده می‌شود، چه خشوع به وسیله‌ی صدا نیز ظاهر می‌شود و گاهی به همین جهت به بدن نسبت داده می‌شود.

و جمله عطف بر قول خدا «لَا عِوَجَ لَهُ» یا بر «يَسْتَبْعُونَ الدَّاعِيَ» است و تفاوت دو جمله در اسمیّه و فعلیّه بودن یا در مستقبل و ماضی بودن برای اشعار به این است که اصوات در دنیا

برای رحمان خاشع بوده‌اند همانطور که در آن روز خاشع می‌شوند، ولی خشوع اصوات در دنیا ظاهر نبود و در آن روز خشوع اصوات ظاهر می‌شود.

و ممکن است جمله به تقدیر «قد» حال باشد.

﴿فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ لفظ «همس» صدای خفی و پنهان، یا چیز خفی است یا آهسته و مخفی‌ترین صدای قدم است. ﴿يَوْمَ مِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ﴾ جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدّر یا حال است (یعنی آن روز شفاعت سود ندهد یا در حالی که شفاعت سود ندهد).

﴿إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ هیچ شفاعتی در آن روز فایده ندارد، مگر شفاعت کسی که خدا به او اذن داده باشد، یا شفاعت هیچ کس را فایده نمی‌رساند مگر کسی که در شفاعتش مأذون باشد، یا شفاعت از کسی نافع نیست مگر از کسی که مأذون باشد، یا شفاعت برای احدی نافع نیست مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد.

در سوره‌ی بقره و غیر آن دربارهی ضرورت شفاعت به اذن از جانب خدا، یا جانشینانش، که مأذون از جانب خدا، بدون واسطه، یا با واسطه باشند، گفته شد.

و گفتیم که امر به معروف و نهی از منکر و فتوی دادن برای

مردم و قضاوت‌ها و محاکمات و امامت جماعت و جمعه و غیر اینها از کارهایی که به علماء مربوط می‌شود، همه شفاعت هستند و جز از کسی که از طرف رحمان مأذون باشد صحیح نیست. و متصدی این امور بدون اجازه و اذن از جانب خدا مبعوض‌ترین خلق به سوی خداست، که خداوند ما را از شرور نفوسمان در امان دارد.

﴿وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ جارّ و مجرور «له» یا لغو است و صله‌ی «رضی» می‌باشد، یعنی خداوند برای او به خاطر او به گفتاری از میانجی (شافع) خشنود شده است، یا در حقّ او به گفتاری از شافع گردیده است، یا به خاطر او به گفتاری از او در شفاعت خشنود شده باشد، یا ظرف مستقرّ است و حال از «قولا» یعنی خداوند به قول او راضی باشد اعمّ از این که او شفاعت کننده باشد، یا شفاعت در حقّ او انجام گرفته شده باشد.

و نکره آوردن لفظ «قولا» جهت تغلیب جانب رجا است. یعنی انسان طوری باشد که خداوند یا گفتار ناچیز کوچکی که میانجی در حقّ او گوید راضی بشود یا شفاعت او در حقّ غیر نافع باشد.

﴿يَعْلَمُ﴾ خداوند می‌داند ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ آنچه را که پیش رویشان می‌باشد.

یعنی پیش روی کسانی که از دعوت کننده پیروی می کنند،
یا پیش روی کسانی که رحمان به آنها اجازه داده است.
﴿وَمَا خَلَفَهُمْ﴾ و آنچه که پس سر آنانست یعنی از احوال
آینده و گذشته شان، و از دنیا و آخرت یا از آخرت و دنیا بنابر
اختلافی که در تفسیر دو جمله ی «مابین ایدیه م» و «ما خلفهم»
وجود دارد، آگاه است.

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ و آنان به آنچه که پیش
رویشان و پشت سرشان وجود دارد احاطه علمی ندارند.
﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ﴾ صورت ها خاضع می گردد یا اسیر
می شود، به این معنای که روی نمایانگران سرکش ذلیل و خاضع
می گردند و ادا کردن با لفظ «وجوه» بدان جهت است که تسلیم
شدن و اطاعت کردن به وسیله ی صورت ها معلوم می شود (که
روی نمایند یا رو گردانند).

﴿لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾ فعل را معلق بر وصف حیات و قیومیّت
مطلق نمود، تا اشعار به این باشد که حیات مطلق و قیومیّت مطلق
مخصوص به اوست، و نیز جهت اشاره به علّت حکم است، چه حیّ
مطلق و حیات مطلق مقتضی احاطه داشتن به جمیع اصناف حیات
جزیی است و قیومیّت اقتضا می کند، که به آنچه تحت قیومیّت
اوست احاطه و اشراف داشته باشد.

﴿وَقَدْ خَابَ﴾ منکر ولایت الهی از آنچه که بندگان خدا به آن امید دارند از ثواب و قرب نومید است.

﴿مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾ و آن نومیدی بر هر ستمگری که بار ستم می برد حکم فرماست، البته بار ستم انکار ولایت یا شرک آوردن به آنست و آن به قرینه تقابل یا آیه بعد معلوم می شود که می فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا﴾ کسی که عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن باشد به ایمان خاص و بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی از ستم و کاهش پاداشش نرسد.

اختصاص به ایمان خاص از آن روست که اثر ایمان عام و قبول دعوت ظاهری از دنیا فراتر نمی رود.

ثواب فقط مترتب بر ایمان خاص و قبول ولایت است و شکی نیست که مقصود از ناامیدی فقط از ثواب آخرت است. بنابراین «ظلم» اشاره به ظلم و سقوط در آخرت دارد، «هضم» به معنای هجوم، هبوط، سقوط، ظلم، غصب و شکستن است.

و فعل «فلا يخاف» به صورت مجزوم «فلا يخف» نیز خوانده شده است.

﴿وَكَذَلِكَ﴾ همانطور که اخبار قیامت و وعید آن را با قرآن

عربی نازل کردیم هم چنین «أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا» همه‌ی قرآن یا قرآن یا این سوره را به لغت عرب نازل کردیم، یا مقصود این است که قرآن مشتمل بر آداب و علوم است، نه عجمی است (که عرب درک نکنند) و نه اعرابی که در آن آداب و علوم نباشد و این جمله عطف بر جمله‌ی «عنت الوجوه» است.

«عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» و در این قرآن وعید را تکرار کردیم آن هم با الفاظ مختلف و متوافق و مثل‌های بسیار و متخالف.

«لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» تا شاید که مجرمین یا عرب یا مردم پرهیزکار شوند یا از وعده‌هایی که به آن‌ها داده می‌شود بترسند یا از معاصی پرهیز کنند.

«أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا» یا قرآن عربی موجب تذکّر امور آخرت و اشتیاق به آن‌ها گردد.

بدان که خروج انسان، بلکه همه‌ی حیوان از قوّه‌ها به فعلیت‌ها، بلکه باقی ماندن در این حیات و زندگی نیست مگر با خوف و رجا، توبه و انابه، زکات و نماز، برائت و ولایت، خلع و لبس، از بین رفتن و تشکّل پیدا کردن، پشت کردن و روی آوردن، تخلیه و تحلیه، بغض و حبّ، دفع و جذب، تقوی و طاعت و غیر اینها از اسمایی که دلالت بر این دو معنای می‌کند.

پس قول خدای تعالی: «لَعَلَّهِمْ يَتَّقُونَ» اشاره به برائت است، قول خدای تعالی: «أَوْ يَحْدِثْ لَهُمْ ذِكْرًا» اشاره به ولایت است.

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾ این جمله عطف بر قول خدا: «عنت الوجوه» و فرع بر آنست.

و مقصود این است که خدای تعالی با قیومتش، بر هر چیزی استعلا و برتری دارد، او مالک علی الاطلاق و حقّ است که هیچ شایبه‌ی بطلان در آن نیست، که قیومیّت این معنای را اقتضا می‌کند، پس چیزی از او درخواست و سؤال نکن، که او با قیومیّت و علوّش همه چیز می‌داند و هر چه را که شایسته درخواست باشد، چه درخواست بشود و چه نشود عطا می‌کند.

﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ﴾^(۱) و در بازخوانی قرآن تعجیل نکن.

﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ قبل از آن که ما قرآن را وحی کنیم یا قبل از آن که جبرئیل آن را بخواند از آن سؤال نکن، که ما به مصالح نزول قرآن و وقت آن داناتریم، یا عجله به خواندن و قرائت قرآن با ملایکه‌ای که وحی را آورده نکن و قبل از

۱. بعضی از مفسّرین گویند علّت نزول آیه چنین بوده که وقتی که جبرئیل آیات را بر پیامبر نازل می‌نمود رسول خدا از شدّت علاقه‌ی به آیات، قبل از اتمام و پایان یافتن آن با جبرئیل قرائت می‌کرد و بعضی گفته‌اند مراد این آیه آنست که تا تمام آیات قرآن را نشنوی و ندانی برای اصحاب خود مگو. تفسیر روض الجنان یا روح الجنان.